

خلافت و سنت

در عصر خلیفه القادر بالله

جلال محمودی

دانش‌آموخته فقه شافعی و رودی ۷۶ و کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه تهران

چکیده

واکاوی حیات سیاسی خلیفه القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲ق) به دلیل تسلط سلسله شیعه مذهب آل‌بویه بر دستگاه خلافت اسلامی که متعلق به اهل سنت و جماعت بود، از اهمیت بسیار برخوردار می‌باشد. واکنش‌های خلیفه و عالمان دربار خلافت در قبال آل‌بویه، منشأ تصمیماتی گردید که آثار آن تا قرن‌ها و بلکه تاکنون ادامه دارد. از جمله این آثار می‌توان به انحصار مکاتب فقهی اهل سنت و جماعت به چهار مکتب، انحصار اجتهاد در چارچوب این چهار مذهب فقهی و چندی بعد طرح نظریه سد باب اجتهاد از جانب عده‌ای معدود، تفوق اندیشه اشعری‌گری و ستیزه با اهل اعتزال و همفکرانشان، تنگ کردن عرصه بر نصارا، یهودیان و سایر نحله‌های دینی و فکری، اشاره کرد. مسئله تفوق اندیشه اشعریّت و تدوین اعتقادنامه‌ای موافق با مبانی فکری - عقیدتی ابوالحسن اشعری و رسمیت بخشیدن بدان در سراسر جهان اسلام و نیز انحصار اجتهاد در چهار مذهب فقهی (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) به دلیل استمرار تا زمان ما بر اهمیت و پیچیدگی مسئله بیش از پیش می‌افزاید. نگارنده سعی کرده است از زاویه دیدی که در بالا و با طرح مسئله ترسیم شد با مراجعه به منابع، به تحلیل، تعلیل و ریشه‌یابی مسئله بپردازد. دنبال کردن سرنخهایی که منجر به اتخاذ این نوع رویکرد از جانب دستگاه حاکمیت گردید، شاید کلید حل برخی از مسائل کنونی جهان اسلام و به نحوی تعامل با آنها را در اختیار ما قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: القادر بالله، آل‌بویه، اعتقادات اهل سنت و جماعت.

مقدمه

عباسیان پس از به قدرت رسیدن در ۱۳۲ق و شروع طوفانی و قدرتمند خلافت خود، مثل هر سلسله‌ای دیگر دچار ضعف و انحطاط شدند. در دوره مورد بحث این مقاله، از خلافت عباسی چیزی جز اسم باقی نمانده بود؛ حتی اختیار داخل دارالخلافه نیز با خلیفه نبود. آل‌بویه قدرت مطلق این زمان بودند و به اختیار خود امور خلافت اسلامی را تدبیر می‌کردند: «دوره خلافت القادر بالله مصادف بود با روزگار ضعف و زبونی حکومت‌های عباسی و دوران بحرانا و تجزیه کشورهای اسلامی، که از طرفی خلفای فاطمیه، مصر و شام را تصرف نموده و شهر قاهره را بنا کرده و آنجا را پایتخت خویش قرار داده بودند و از طرف دیگر امویان اندلس در غرب جهان اسلام حکومت مستقلی را تشکیل داده و بر اسپانیای بزرگ حکومت می‌کردند و شهر «قرطبه» را پایتخت خویش قرار داده بودند. سلاطین آل‌بویه نیز علاوه بر اینکه بر تمام شهرهای ایران و

عراق عرب و عراق عجم حکومت می‌کردند، بر مقرّ خلافت عباسیان (یعنی بغداد) و حتی بر شخص خلیفه عباسی نیز نظارت داشتند و عزل و نصب خلفای عباسی، زیر سایه شمشیرهای آنان صورت می‌گرفت.^۱

این ضعف و زبونی زمینه‌ای شد برای تشّت اعتقادات مردم؛ نحله‌های فکری و فقهی هرکدام در فکر خود بودند و گاهی با هم نیز درگیر می‌شدند:

«در سال ۳۷۱ق که بهاءالدوله پسر عضدالدوله از آل بویه، با یک کودتای سفید، خلیفه بی‌لیاقت عباسی «الطائع‌الله» را از تخت خلافت پایین آورد و «القادر بالله» را به جای او نشانند، هرچند این خلیفه نیز در آغاز کار دست نشانده آل بویه و در سایه شمشیر آنان به قدرت رسیده بود، اما به سبب شجاعت و شهامت و حکمت و فراست خاصی که داشت دیری نپایید که به مرکز دایره خلافت مبدل و در اجرای خواسته‌های خویش دارای تسلط و اقتدار و استقلال تام و کاملی گردید...»^۲

البته قبل از تسلط آل بویه بر مرکز خلافت، خلفا تحت تسلط ترکان بودند، بنابراین این وضعیت چیز جدیدی نبود؛ لیکن یک تفاوت اساسی بین تسلط آل بویه و ترکان بر دولت عباسی وجود داشت و آن اینکه ترکان اگرچه به دستگاه خلافت به عنوان آلت دست خود می‌نگریستند اما پایبند به ماهیت جایگاه خلیفه و مذهب اهل سنت و جماعت بودند در حالی که آل بویه به‌طور کلی هیچ تعهد و پایبندی نسبت

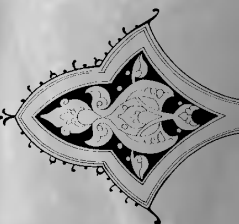
به دستگاه خلافت و اعتقادات آنان نداشتند و از این منظر، خطر آل بویه برای دستگاه عباسی قابل مقایسه با ترکان نیست و به مراتب بیشتر از آن است.

القادر بالله کیست؟

نام اصلی القادر: ابوالعباس احمد ابن امیر اسحاق ابن خلیفه متوکل ابن خلیفه مقتدر ابن خلیفه معتضد ابن امیر طلحة ابن خلیفه متوکل ابن خلیفه معتصم ابن خلیفه هارون المهدی ابن خلیفه ابوجعفر منصور هاشمی عباسی بغدادی، می‌باشد که در سال ۳۳۶ق متولد شده است.^۳

ابن حزم اندلسی سال تولد القادر را ۳۳۱ق ذکر می‌کند.^۴ غیر از این اختلافی که ابن حزم با سایر مورخین در سال تولد القادر دارد، بقیه تقریباً اجماع دارند که القادر در ۳۳۶ق متولد شده است و چون ابن اثیر و ابن جوزی آن را پذیرفته‌اند و ذکر نموده‌اند، بقیه مورخان هم همان رأی ایشان را ذکر کرده‌اند و رأی ابن حزم، شکل خبر واحد به خود گرفته است. آنچه توجه محقق را برمی‌انگیزد این است که ابن حزم در ذکر زمان میلاد القادر تنهاست و سایر مورخان بر رأی او نرفته‌اند و این در حالی است که سال تولد ابن حزم ۳۸۴ق و وفات او ۴۵۶ق می‌باشد که تقریباً با دوره خلافت القادر بالله همپوشانی دارد در حالی که ابن اثیر متولد ۵۵۵ق و متوفای ۶۳۰ق و ابن جوزی متولد ۵۰۸ق و متوفای ۵۹۷ق می‌باشد. بنابراین منطقی‌تر این است که رأی ابن حزم را در این قضیه ارجح بدانیم در حالی که مورخان، رأی ابن اثیر و ابن جوزی را ترجیح داده‌اند شاید به دلیل اینکه ابن حزم به عنوان مورخ مقبول نبوده است.

اسم مادر قادر «دمنه» و گفته شده «تمنی» بوده است.^۵ صفدی اسم مادر القادر را «یمنی» ذکر می‌کند و او را «مولاء»^۶ عبدالواحد بن مقتدر و زنی متدین و نیکوکار که عمری طولانی هم داشته است، می‌داند، چه اینکه در سال ۳۹۹ق فوت کرده است.^۷ ابن جوزی در المنتظم ذیل حوادث سال ۳۹۹ق می‌گوید: «تمنی مادر قادر، مولاء عبدالواحد بن مقتدر بالله بوده است که زنی اهل دین، فضل و نیکوکاری بوده و در پنجشنبه ۲۲ شعبان سال ۳۹۹ق فوت کرد. القادر بالله بر جنازه ایشان در خانه‌اش نمازگزارد و بعد از نماز عشاء شب شنبه ۲۴ شعبان سال ۳۹۹ق او را برای خاکسپاری به قبرستان رصافه بردند».^۸ قادر صورتی نیکو داشته است، محاسنی انبوه که موهای سفید آن را حنا می‌بسته است.^۹ وی عقیف، دیندار و اهل شب‌زنده‌داری، بخشنده و نیکوکار بوده است، به‌گونه‌ای که [در کتب



تاریخی] به این صفات معروف شده است.^{۱۰} ابن اثیر اضافه می‌کند که: «او بردبار، بخشنده، نیکوکاری که کار خیر و اهل خیر را دوست می‌داشت و از بدی و اهل بدی نفرت داشت، و نیکو اعتقاد بود و کتابی در اعتقاد اهل سنت و جماعت نگاشت».^{۱۱}

یکی دیگر از مورخین، وی را شخصیتی صالح و پرهیزکار، دارای اخلاقی پسندیده، نیکو سیرت، آزاد منش و خوش رفتار دانسته است.^{۱۲}

و دیگری او را: «عابدی زاهد، اهل مصاحبت با علماء و کسی که چیزی [مایملک و ثروتی] را نیندوخت و حدیث و اهل حدیث را گرامی می‌دارد».^{۱۳} معرفی نموده است.

ابن دحیه^{۱۴} از القادربالله به امام زاهد عابد، یاد می‌کند و می‌گوید: «در زمان او عرب خود را نشان داد، اسلام را اقامه کرد، جزیره و شام را به ملکیت درآورد و سند و هند را فتح کرد. او آخرین خلیفه عباسی است که فرامین و احکام را خود و مستقلاً صادر می‌کرد و در هر دوشنبه و پنجشنبه، مجلس بار عامی منعقد می‌کرد...».^{۱۵}

قادر در لباس مردم عادی ظاهر می‌شده و قبور صالحین مثل معروف کرخی و دیگران را زیارت می‌کرده است.^{۱۶} همچنین گفته‌اند که او هر جمعه یک مرتبه قرآن را قرائت می‌کرده است.^{۱۷}

خلافت القادربالله

القادربالله در سال ۳۸۱ ق م تولی امر خلافت گردید تا اینکه در سال ۴۲۲ ق در ۸۶ سالگی فوت کرد. ابن اثیر در الکامل ذیل ذکر خلافت القادربالله می‌نویسد:

«... چون بهاءالدوله، الطائع لله را از سریر قدرت به زیر کشید، پرسید که چه کسی برای خلافت شایسته است، در جواب همگی بر القادربالله توافق کردند...».^{۱۸} قادر در این هنگام در بطیحه بود.^{۱۹}

«بطیحه» که جمع آن بطائح می‌باشد، ناحیه‌ای است وسیع بین واسط و بصره که چون دو رود دجله و فرات طغیان کنند، آن منطقه را می‌پوشانند.^{۲۰}

در اینکه چرا القادربالله در آن زمان در بطائح بوده است، ابن اثیر می‌گوید:

«چون اسحاق بن المقتدر پدر القادر فوت کرد بین او و خواهرش نمازعه‌ای بر سر ضیاع درگرفت و این منازعه طولانی شد، در این اثنا الطائع لله مریض شد و سپس شفا پیدا کرد، این خواهر القادر نزد طائع سعایت کرد و گفت چون تو مریض شدی، قادر طمع در خلافتت کرد، طائع که

قبلاً به وی حسن نظر داشت، با این سعایت نظرش از قادر برگشت و ابوالحسن بن نعمان را به همراه عده‌ای دیگر برای دستگیری قادر گسیل داشت... قادر به سرزمین بطائح نزد مذهب الدوله گریخت، مذهب الدوله وی را گرامی داشت و کمر به خدمت وی بست و از او محافظت کرد، قادر تا زمان عهده‌دار شدن خلافت، نزد او بماند...».^{۲۱}

مدت حضور القادر در بطیحه دو سال و یازده ماه بود.^{۲۲} این تفسیری بردی دلیل عزل خلیفه الطائع را این گونه بیان می‌کند که: «... ابوالحسن بن معلم که از خواص بهاءالدوله بود توسط الطائع زندانی شد».^{۲۳} و همین مسئله باعث شد تا بهاءالدوله بدون جنگ و خونریزی، خلیفه الطائع را از سریر قدرت به حوض زمین بکشاند.

القادر پس از عهده‌دار شدن امر خلافت، خلیفه عزل شده یعنی طائع را از بهاءالدوله تحویل گرفت و وی را در یکی از بهترین اتاقهایی که داشت نگهداری می‌کرد و کسانی از مطمئن‌ترین افراد و خدمتگزاران را مأمور خدمات رسانی به وی کرد. چنانکه گفته شده است در ضیافت از الطائع حتی زیاده‌روی می‌کرد و در این باره داستانهایی نیز در کتب تاریخی آمده است.^{۲۴}

الطائع در سال ۳۹۳ ق در شب عید فطر درگذشت و القادربالله بر جنازه‌اش نمازگزارد و سپس ۵ مرتبه تکبیر گفت. مدت خلافت الطائع ۱۷ سال و ۸ ماه و ۶ روز بوده است.^{۲۵}

هیچ‌یک از خلفای عباسی پیش از القادر و بعد از او چنین عمر طولانی‌ای نداشتند. وی ۴۱ سال خلافت کرد و پیش از او هیچ‌کس این مقدار خلافت نکرده بود.^{۲۶} ابن اثیر می‌گوید: «قبل از قادر، خلافت، وضعیتی داشت که دلیلم و ترک در آن طمع کرده بودند، و چون قادر عهده‌دار آن گردید، مجدد ابهت و هیبت خلافت را در دلها احیاء نمود و مردم به شکلی بسیار نیکو و اتم از او اطاعت کردند».^{۲۷}

مطلب دیگری که شایسته ذکر است اینکه قادر از جمله علما و بلکه یکی از بزرگان اهل علم به‌شمار می‌آید، تا جایی که ابن صلاح وی را از علمای شافعیه و از جمله یکی از بهترین و دانشمندترین خلفای عباسی دانسته است.^{۲۸}

القادربالله نزد احمد بن محمد هروی^{۲۹} که یکی از فقهای شافعیه بوده تحصیل فقه نموده است.^{۳۰}

قادر در سال ۴۲۲ ق در بغداد وفات کرد.^{۳۱} ابن حزم اندلسی می‌گوید که قادر در سال ۴۲۳ ق فوت کرده است و به هنگام فوت، وی ۹۳ سال داشته و ۴۳ سال خلافت کرده است.^{۳۲}

دانشمندان وی را به نیکویی ستایش کرده‌اند، مؤلف کتاب

ذیل تجارب الامم درباره او می‌گوید: «[القادر بالله] کسی بود که طریق زهد و تقوا را از خطاهای قبلیش پیمود، وی حقیقتاً راهب و زاهدترین بنی‌عباس در سیاست کردن دین و دنیا بود، وی به مثابه فریادرسی برای اسلام و مسلمین بود، در اداره امور، طرق بسیار مطمئن و محکمی را در پیش می‌گرفت، کسی از او لغزشی ندیده است، دوستی، وی را ذم ننموده است، روزگارش طولانی بود و آثارش ماندگار و انوارش برای ذریه شریفش مستدام ماند».^{۳۳} حافظ ذهبی درباره او می‌گوید: «نیکو سرشت، بسیار نیکوکار و متدین و خیر بود».^{۳۴}

می‌بینیم که القادر بالله صاحب صفاتی بود که جمع شدن این خصال در اغلب خلفا ممکن نگردیده است: وی اهل عبادت و دین، نیکوکار و بخشنده، عالم و فقیه، اقامه‌کننده عدل و خوش‌برخورد با رعیت بوده است.

در ماه ربیع‌الاول سال ۳۹۱ ق قادر امر کرد با پسرش ابوالفضل به ولایتعهدی، بیعت کنند و برای این کار حجاج خراسان را حاضر نمود و ایشان را از این امر مطلع نمود و به او لقب «العالم بالله» داد.^{۳۵} این جوزی ذیل حوادث سال ۳۹۱ می‌گوید: «قادر با حجاج خراسان نشستنی داشت و به ایشان اعلام کرد که امیر ابوالفضل، پسرش را به‌عنوان ولیعهد انتخاب کرده است و به او لقب «العالم بالله» داده، تقابری مبنی بر این ولایتعهدی بر ایشان خوانده شد و اشراف و قضات و شهود و فقها بر آن حاضر شدند. سن آن پسر ۸ سال و ۴ ماه و چند روزی بود، به اطراف و اکناف خلافت نوشتند تا از این تاریخ به بعد نام او در خطبه بیاید».^{۳۶} البته این فرزند القادر قبل از او فوت کرد.

دلیل تعجیل القادر در اعلام ولایتعهدی فرزندش القادر بالله این بود که عبدالله بن عثمان عباسی واثقی خطیب سوی خراسان رهسپار شد، او و مریدش به نام رئیس علی توافق کردند که نامه‌ای از قادر مبنی بر انتساب واثقی به ولایتعهدی بعد از خودش، برسانند وی با این ترفند بر یکی از سلاطین^{۳۷} وارد شد و او آن نگاشته را پذیرفت و بعد از اسم قادر در خطبه اسم او را آورد و این قضیه را به قادر نگاشت، قادر مبادرت به ولایتعهدی فرزند نمود و پرده از فسق واثقی برداشت، بعد از آن واثقی پیوسته در سرزمینهای دورافتاده بود تا اینکه در غریبی و ترس از بدی افتراپی که بسته بود، فوت کرد.^{۳۸} و نیز گفته شده که یکی از امرا^{۳۹} او را گرفت و زندانی کرد تا اینکه در زندان فوت کرد.^{۴۰}

در سال ۴۲۱ ق قادر مریض شد و ترس مرگ او همه را مضطرب کرد، اذن بار عامی داد و همه مردم از خاص و

عام داخل شدند و نشستند، چون همه جمع شدند، صاحب ابوالغنائم به پا خاست و گفت: همه ما برای بقای عمر و سلامتی امیرالمؤمنین دعاگو هستیم و سیاستگر شما به انتخاب امیر ابوجعفر به عنوان ولیعهد. قادر گفت: اجازه عهد با او را به شما دادم ...^{۴۱} بدین ترتیب القادر ولیعهد گردید.

قادر سه پسر داشته است به نامهای: «ابوالفضل الغالب بالله»، «ابوجعفر عبدالله القادر» و «ابوالقاسم» که غیر از القادر دو پسر دیگر در زمان القادر فوت کردند.^{۴۲}

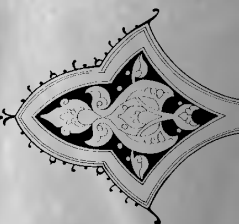
جایگاه دستگاه خلافت در دوران القادر بالله

چنانچه در ابتدا هم ذکر شد در دوره‌ای که قادر عهده‌دار خلافت گردید، در حقیقت اسمی بیش از خلافت و مقام خلیفگی باقی نبود. آل‌بویه بر بغداد و حوالی آن مسلط شده بودند و خلفای فاطمی مصر تا مرزهای شام پیش آمده بودند. در حقیقت چیزی از خلافت نمانده بود. با این وضعیت آنچه که از منابع برمی‌آید این است که القادر بالله به نرمی و در برخی موارد به تصریح کمر به احیای مجدد خلافت بست و در این مسیر، تمام هم خود را به کار گرفت. دشمنی دائمی خاندان بویه با همدیگر، تهدید آل‌بویه را به یک فرصت تبدیل کرد. از جانب دیگر برآمدن غزنویان که دارای مذهب تسنن بودند و هرچند به ظاهر مطیع خلیفه بودند، کمک بسیار شایانی به قادر کرد. موضوع بسیار مهم دیگر دشمنی سرسختانه آل‌بویه شیعه مذهب با فاطمیان بود که اگر نبود این دشمنی، شاید در همان ایام طومار خلافت در هم پیچیده می‌شد. این دشمنی هیچ موقع نگذاشت که دو دولت شیعی باهم علیه دستگاه خلافت متحد گردند.

دولت آل‌بویه به نسبت کمتر و دولت فاطمی به صورت سازمان‌یافته‌تر در دو بعد سیاسی و فرهنگی، خلافت عباسی را تهدید می‌کردند. چه اینکه خلافت عباسی نماینده اکثریت مسلمانان که اهل سنت و جماعت بودند، به‌شمار می‌رفت. آل‌بویه با حمایت از شیعه در بغداد در زمینه‌های فرهنگی و فکری فرصتی بی‌نظیر برای اندیشمندان شیعه پدید آوردند.

فاطمیان و دستگاه خلافت

در دوره قادر نفوذ عبیدیان قوت گرفت و آنها داعیان خود را برای انتشار مذهب باطنیه فعال کردند، این داعیان در اطراف و اکناف سرزمینها منتشر شدند، از جانب خلفای



عبیدی در مصر فرستادگانی به سمت امرا و سلاطین برای دعوت به باطنی‌گری گسیل می‌شدند، عده‌ای داخل دعوت ایشان شدند^{۴۳} و عده‌ای برای خلیفه عبیدی خطبه خواندند و اظهار اطاعت نمودند،^{۴۴} کار به جایی رسید که در حرمین به سال ۳۹۶ قی خطبه به اسم ایشان خوانده می‌شد... ذهبی در این باره می‌گوید: «انا لله و انا الیه راجعون، حقیقتاً که این عبیدیون شری برای اسلام و مسلمانان شده‌اند...»^{۴۵}

خلیفه القادر عمق خطر دعوت فاطمیان را دریافت کرده بود به‌ویژه اینکه حاکم موصل قرواش بن مقلد در سال ۴۰۱ قی به نام الحاکم خطبه خواند و در مدح و ثنای او مبالغه می‌کرد، دلیل این کار هم روشن بود؛ چه اینکه پیوسته هدایایی از جانب مصر برای قرواش می‌رسید، چون خبر به قادر رسید نامه‌ای به قرواش نوشت و او را به‌خاطر این کار مورد عتاب قرار داد و خلیفه تصمیم به جنگ با او گرفت، در این حین قرواش برگشت و از کارش پشیمان شد و به نام قادر خطبه خواند.^{۴۶}

قادر برای مقابله با انتشار دعوت عبیدیان در بهار سال بعد یعنی ۴۰۲ قی چنانکه ابن‌کثیر در *البدایه و النهایه* می‌گوید، مجلسی برای طعن در نسب عبیدیان و آشکارساختن حقیقت مذهب ایشان و اینکه ایشان از جمله زنادقه هستند بیاراست، نگاهشته‌ای در این محضر نوشتند و همه اشراف، قضات، محدثین و فقها و عدول بر آن اقرار کردند...^{۴۷}

علاوه بر علما و بزرگان عامه، علویین نیز بر آن مهر تأیید زدند از جمله: شریف مرتضی، شریف رضی، ابن‌الازرق الموسوی، ابوطاهر بن ابی‌طیب و محمد بن محمد بن عمرو بن ابی‌یعلی و از قضات: ابومحمد بن الاکفانی [حنفی] و ابوالقاسم الجزری و ابوالعباس بن الشیبوری و از فقها: ابوحامد اسفرائینی [شافعی] و ابومحمد بن کسقلی و ابوالحسن القدوری و ابوعبدالله الصیمیری و ابوعبدالله البیضاوی و ابوعلی بن حکمان و از شاهدان: ابوالقاسم التتوخی.^{۴۸}

همچنین قاضی ابوبکر باقلانی در رد فاطمیان کتابی مهم نگاشت به نام «*هتک الاستار و کشف الاسرار*».^{۴۹} نیز علی بن سعید الاصطخری - که یکی از شیوخ معتزله بود - کتابی برای القادریا لله به نام «*الرد علی الباطنیه*» نگاشت، قادر به‌خاطر این کار برای وی مقرری سالیانه تعیین نمود و چون اصطخری فوت کرد مقرری او به دخترش پرداخت می‌شد.^{۵۰}

البته ناگفته نماند که ابن‌خلدون برخلاف نظر این علما و سایر مورخان که موافق عدم نسبت عبیدیان به اهل بیت بودند، معتقد است که نسب ایشان درست است و اگر

مورخان و دانشمندان در زمان قادر نسبت به عدم آن نظر دادند به‌خاطر رعایت حال خلیفه عباسی بود.^{۵۱}

و نیز شریف رضی اشعاری را در صحت نسب فاطمیان سرود که به‌خاطر آن مورد عتاب شدید قادر قرار گرفت.^{۵۲} و البته ابن‌اثیر اضافه می‌کند که عدم عذرخواهی شریف رضی از اشعاری که سروده بود و نگارش طعن در نسب فاطمیان از ترس، خود دلیل محکمی بود بر صحت نسب آنان.^{۵۳}

این کار قادر در حقیقت تیشه به ریشه عبیدیان بود و تأثیر خود را گذاشت؛ به‌گونه‌ای که موجب اضطراب الحاکم خلیفه فاطمی گردید و در سال بعد یعنی ۴۰۳ قی دستور منع سب صحابه را صادر کرد و برای مرتکب آن عقوبت در نظر گرفت.^{۵۴}

در سال ۴۰۱ قی قرواش بن مقلد، امیر بنی‌عقیل، خطبه به اسم الحاکم خلیفه فاطمی مصر، در کوفه، موصل و انبار و مدائن و در سایر استانهای دیگر خواند و البته بعد در همان سال از آن برگشت.^{۵۵}

الحاکم خلیفه فاطمی مصر، «تاهرتی» یکی از داعیان خود را که مردی زبان‌ور و عارف و آشنا به علوم فاطمیان بود به خراسان نزد سلطان محمود غزنوی برای دعوت به اسماعیلی‌گری فرستاد، محمود پذیرش دعوت او را به مناظره با اهل نیشابور موکول کرد، سپس در محفلی، ائمه فرق جمع شدند. استاد ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی و سپس نیشابوری با او حرف زدند و او را ملزم به اقامه حجت کردند و اینکه سکوت نکند و برهان اقامه کند ولی او درماند و از او جوابی ارائه نمی‌شد، ائمه افتاء کردند به قتلش و محمود این فتوی را برای القادریا لله فرستاد و قادر امر به قتل وی کرد، او را در یکی از نواحی بستند و بعد از سال ۴۰۰ قی به قتل رساندند.^{۵۶}

این واقعه در حقیقت عمق تبلیغات منظم و هدفدار فاطمیان را نشان می‌دهد، اگرچه تاهرتی بر سر این کار جان خود را فدا کرد و لیکن اگر موفق می‌شد، نتایج بی‌نظیری برای ایشان به دنبال می‌داشت، چه اینکه داعیان فاطمیان همه جا با چنین بی‌اقبالیتی مواجه نشدند چنانکه قبلاً آنان توانستند قرواش بن مقلد را به خود متمایل سازند.

به‌علاوه در بغداد، پایتخت خلافت، هر از چندگاهی آشوبی به‌پا می‌شد و اغلب این بلواها بین شیعیان و اهل سنت و جماعت بود. شیعیان از جانب آل‌بویه حمایت می‌شدند و اهل سنت و جماعت از جانب دستگاه خلافت.

اگرچه تقیب علویان بغداد مطیع خلیفه بود لیکن ضعف

فرهنگی بازآفرینی کرد. قادر برای احیای ناموس از دست رفته خلافت و تجدید سنت، اقدامات اساسی انجام داد. وی برای مقابله با فاطمیان، معتزله، مسیحیان و سایر گروه‌ها دست به کار شد و تمام مدت ۴۱ سال خلافت خود را به این مهم اختصاص داد و عاقبت به اعتقاد خیلی از مورخان پیروز شد.

القادر بالله و آل بویه

رویگردی که قادر پس از به‌عهدده گرفتن خلافت در قبال خاندان شیعه مذهب آل بویه در پیش گرفت این بود که ابتدا و پس از آمدن از بطیحه به دعوت بهاءالدوله و سوگند بهاءالدوله به اطاعت و بجا آوردن شروط بیعت، قادر نیز به وفاداری و خلوص نسبت به بهاءالدوله سوگند خورد، همچنین این اطمینان را به او داد و شهادت داد که آنچه مربوط است به وراثت خانهاش به او بسپارد.^{۶۱}

گام بعدی قادر، ازدواج با دختر بهاءالدوله در سال ۳۸۳ق^{۶۲} با صدیقی به مبلغ هزار دینار بود هر چند قبل از انتقال به دارالخلافه درگذشت.^{۶۳} البته مزایای این ازدواج دو طرفه بود ولی چون در آن اوایل خلافت ضعیف بود بیشتر برای قادر موفقیت به حساب می‌آید تا از جانب آل بویه خود را مطمئن سازد. قادر پس از اینکه جای پای خود را محکم کرد اقداماتی مهم برای احیای مجدد دستگاه خلافت در پیش گرفت.

القادر بالله و نصارا

ابن جوزی واقعه‌ای را بیان می‌کند که موجب شد «شروط عمریه» برای مسیحیان الزامی گردد.

خلاصه این حادثه این است که در سال ۴۰۳ق^{۶۴} زوجه ابن ابی اسرائیل که یکی از سران مسیحیان بود درگذشت. جنازه‌اش را بیرون آوردند در حالی که به همراه آن طفل و صلیب و شمع بود، فردی از بنی‌هاشم این وضعیت را ناپسند دانسته معترض این عمل آنان گردید، یکی از مسیحیان با سپر بر سر او کوبید و سرش شکست، مسلمانان به انتقام برخاستند، مسیحیان فرار کردند و به کنیسه‌ای که در آن نزدیکی بود پناه بردند، جماعت داخل کنیسه شدند و هر آنچه داخل آن بود به غارت بردند و حتی خانه‌های مسیحیان که نزدیک آنجا بود غارت شد، سپس قصد ابن ابی اسرائیل کردند، و پسرش را کشتند و فتنه در بغداد منتشر شد، مساجد بسته شدند، مردم به خلیفه متوسل شدند، خلیفه به احضار ابن ابی اسرائیل امر کرد، او از حضور امتناع کرد، فتنه

دستگاه خلافت و زیر سیطره شمشیر آل بویه قرار گرفتن، فرصت مناسبی را به آنان داد چنانکه شریف رضی در مدح نسب خلفای فاطمی مصر که دشمنان خلیفه عباسی بودند شعری سرود. خلیفه القادر ناراحتی خود از این موضوع را از طریق قاضی ابوبکر باقلانی به اطلاع پدر شریف رضی، یعنی شریف ابواحمد موسوی رساند...^{۵۷}

واقعه دیگر که تا حدی نشان‌دهنده وضعیت فکری و دینی مردم در خلافت قادر می‌باشد این است که مردی مصری در سال ۴۱۰ق با سپر، چند ضربه‌ای به حجرالاسود زد و فریاد زد که تا کی این سنگ و محمد و علی را عبادت می‌کنید. من می‌خواهم این خانه (منظور کعبه) را خراب کنم...^{۵۸} اگرچه این فتنه خوابید و این شخص و همدستانش کشته شدند ولی خود نشان‌دهنده تشنگی دینی مردم بود.

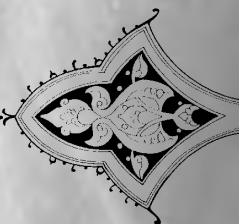
القادر بالله و سلطان محمود غزنوی

این تهدیدها از جانب دشمنان دستگاه خلافت و البته کسانی که به لحاظ دینی اختلاف با خلیفه و اهل سنت و جماعت داشتند، صورت می‌گرفت. اگرچه محمود غزنوی شمشیر برکشیده قادر بر سر مخالفان فکری و سیاسی بود لیکن این شمشیر تا جایی پیش رفت که خود خلیفه را نیز تهدید می‌کرد و این در حالی بود که خلیفه لقب «بیمین الدوله و امین المله و کهل الاسلام و المسلمین» را به او داد.^{۵۹}

بهاءالدین عاملی در کشکول می‌نویسد: «سلطان محمود غزنوی، خلیفه القادر را تهدید به خرابی بغداد کرد و اینکه خاک بغداد را به وسیله فیله‌ایش به غزنه خواهد برد؛ خلیفه سوی او نگاشته‌ای فرستاد که در آن «الم» بود و غیر آن چیز دیگری نوشته نشده بود. سلطان معنای آن را نفهمید و علمای دربار سلطان از حل این رمز درماندند؛ همه سوره‌های قرآن را که اول آن «الم» بود آوردند ولی به جوابی که مناسبت با آن داشته باشد، نرسیدند؛ در میان نویسندگان دربار، جوانی بود که کسی به وی توجه نمی‌کرد، او گفت اگر سلطان به من اجازه دهد من آن رمز را می‌گشایم؛ به او اجازه داد، گفت: مگر نه اینکه شما به وسیله فیل او را تهدید کردید؟ گفت: بله؛ گفت: به شما نوشته است که «الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل» سلطان از این قضیه بسیار خرسند شد و او را مقرب خود کرد و پاداش داد.^{۶۰}

این ماجرا نشانگر شکنندگی روابط القادر و محمود غزنوی می‌باشد.

ناگزیر می‌بایست از این اطلاعات جستجو و گریخته مورخان، فضای حاکم بر دوره خلافت القادر را به لحاظ سیاسی و



شدت پیدا کرد، سپس ابن‌ابی‌اسرائیل در دارالخلافة حاضر شد، فتنه خوابید و بعد از آن ابن‌ابی‌اسرائیل آزاد شد.^{۶۴} به دنبال این اتفاق، قادر شروط عمریه را ارائه نمود و اهل‌ذمه را ملزم به پوشیدن «غبار»^{۶۵}... کرد چه در این حادثه مسیحیان رفتارشان مخالف شروط عمر فاروق برای اهل‌ذمه و نصارا و دیگران بود. آنان متعهد شده بودند به اینکه «به همراه اموات، صدایمان را بلند نکنیم، صلیب حمل نکنیم...»^{۶۶} و این شروط بین همه علما متفق علیه بود.^{۶۷}

القادر بالله و معتزله

قادر در زمانی متولی امر خلافت گردید که بدعت موج می‌زد، ... اعتزالی‌گری آشکارا خود را اظهار می‌داشت و دعوت و تبلیغ عبیدیان منتشر شده بود^{۶۸} چنانکه مقریزی درباره خلافت قادر می‌گوید: «در زمان او باطنیه بزرگ شدند و مذهب اعتزال و... مشهور شدند»^{۶۹}.

در سال ۴۰۸ قی قادر، فقهای معتزله را به توبه از منهج خود واداشت، ایشان پذیرفتند و بازگشتند و از اعتزال تبری کردند. سپس آنان را از سخن و تدریس و مناظره درباره اعتزال و نگاشتن مقالات در مخالفت اسلام، نهی کرد و اگر کسی از ایشان می‌خواست مخالفت کند از جانب قادر عواقب سختی را می‌بایست بپذیرد به گونه‌ای که عبرتی می‌شد برای سایرین.^{۷۰}

این اقدام قادر در تواریخ مشهور شده است و اکثر علما، وی را به سبب این کار ستوده‌اند و می‌بینیم آنجا که بحث از خلافت قادر می‌کنند، بلافاصله از این اقدام وی نیز سخن می‌گویند و از آن به نیکوییهای قادر یاد می‌کنند.^{۷۱}

مؤثرترین اقدامات القادر بالله برای احیای خلافت و سنت

الف- القادر بالله و اصول اعتقادی

القادر بالله سرانجام خود دست به کار شد و کتابی نگاشت در اعتقادات اهل سنت و جماعت که به «الاعتقاد القادریه» مشهور گردید. عموم مورخان به نگاشتن کتابی توسط قادر اشاره نموده‌اند:

«... و کتابی در فضل صحابه و ذم مبتدعه نگاشت که در مساجد و جوامع^{۷۲} خوانده می‌شد»^{۷۳}.

صفدی می‌گوید: «... و کتابی در اصول [اصول اعتقادات] نگاشت که در آن فضل صحابه و تکفیر معتزله و قائلین به خلق قرآن را ذکر نمود. این کتاب هر جمعه در حلقه درس اصحاب حدیث در جامع مهدی در حضور مردم خوانده

می‌شد»^{۷۴}.

ذهبی ذیل حوادث سال ۴۲۰ ق می‌گوید: «در این سال نوشته القادر بالله که متضمن برتری سنت بود خوانده شد، که این کتاب در حضور جمع عظیمی از علما و قضات در دارالخلافة که حاوی وعظ و تفضیل مذهب سنت و طعن معتزله و اخبار بسیار دیگری بود، قرائت گردید. قرائت کتاب دوم در رمضان همان سال در حضور جمعی عظیم توسط ابوالحسن بن حاجب النعمان انجام شد که در آن ردی بود بر کسانی که معتقد بودند به خلق قرآن و نیز حکایت آنچه بین عبدالعزیز^{۷۵} و بشرمریسی،^{۷۶} بود و خاتمه آن وعظ و امر به معروف و نهی از منکر آمده بود. قرائت کتاب سوم در ذی‌القعده همان سال که در فضل ابوبکر، عمر و سب کسانی که معتقد به خلق قرآن بودند و نیز تکرار حکایت عبدالعزیز و بشرمریسی، آمده بود»^{۷۷}.

ابن‌کثیر می‌گوید: القادر قصیده‌ای سرود که در آن فضایل صحابه و چیزهای دیگر را بیان کرد.^{۷۸} البته ابن‌کثیر این را علاوه بر کتابی می‌داند که قادر آن را نگاشته است.^{۷۹} در هر صورت نگارش این کتاب به وسیله القادر و دستور انتشار آن در سراسر خلافت باعث یکدستی عقاید اهل سنت و جماعت گردید چه اینکه علمایی مختلف از مذاهب مختلف بر آن مهر تأیید زده بودند.

عده‌ای از دانشمندان، نگارش «وثیقه قادریه» یا «الاعتقاد القادریه» را از خود القادر نمی‌دانند بلکه آن را به جهت انتشار در دوره القادر بالله مشهور به «الاعتقاد القادریه» می‌دانند و معتقدند که اصل آن نگاشته ابوالاحمد الکرچی^{۸۰} می‌باشد.^{۸۱}

القادر طی فرامین متعدد دستور داد که این اصول اعتقادی در سراسر سرزمینهای خلافت اسلامی تدریس گردد و چنین شد.^{۸۲}

نکته جالب توجه در خصوص این اصول اعتقادی، این است که امروزه نیز همین اصول و اعتقادات در میان اهل سنت و جماعت رواج دارد و به آن معتقد هستند و اصولاً به کسی اهل سنت و جماعت خطاب می‌شود که به این اصول معتقد و پایبند باشد. این اصول با اصولی که ابوالحسن اشعری بیان کرده است کاملاً مطابقت دارد و در حقیقت همان است. به همین دلیل عده‌ای القادر را اشعری مذهب و به لحاظ فقهی شافعی می‌دانند^{۸۳} و اگر حرف ابن تیمیّه را اصل بگیریم که نویسنده اصلی اعتقادات قادری، ابوالاحمد الکرچی القصاب می‌باشد او نیز از اعلام شوافع در میانه‌های سده چهارم هجری قمری می‌باشد، چه اینکه شوافع منتشرکننده دیدگاه‌های ابوالحسن اشعری بودند.

با انتشار این وثیقه و الزام به آموزش آن، در دوره‌ای که عبیدیان و معتزله و... در شرایط بسیار مناسب مشغول انتشار اعتقادات خود بودند، سدّ محکمی پیش پای ایشان قرار گرفت و آنها را به مبارزه طلبید.

این وثیقه مورد استقبال شدید مردم قرار گرفت به ویژه اینکه مهر تأیید علمای هر چهار مذهب اهل سنت و جماعت بر آن بود گرچه اصل آن توسط یک فقیه شافعی و خود القادر که شافعی بود نگاشته شده بود ولی به مردم این را رساند که همه اهل سنت و جماعت در اعتقادات یکی هستند و فقط در فروع باهم اختلاف دارند.

این وثیقه در عین موجز بودن، بسیار کامل است به گونه‌ای که با عباراتی آسان اعتقادات اهل سنت و جماعت را بیان می‌دارد.

در سال ۴۳۳ق القائم بالله مجدد علما و فقها و... را جمع کرد و دوباره وثیقه قادری در دیوان قرائت گردید و مطالبی به آن اضافه گردید.

ذهبی در تاریخ الاسلام می‌گوید: «هبة الله لالکائی در کتاب «السنه» و دیگر آثارش می‌گوید: ... چون دستور انتشار الاعتقاد القادری به سلطان محمود رسید، یمین الدوله محمود بن سبکتکین فرمان قادر را مطاع شد و سنت او را در استانهای خراسان و دیگر جاها که زیر فرمان او بودند، منتشر کرد. معتزله، اسماعیلیه، قرامطه، جهمیه، مشبهه و امثال ایشان را یا کشت یا زندانی کرد و یا آنها را تبعید نمود. بر منابر دستور به لعن ایشان داد و آنها را از سرزمینهایشان آواره کرد و این سنتی در اسلام گردید».^{۸۴}

در مورد محمود غزنوی عموماً گفته شده است که حنفی متعصبی بوده است و این در حالی است که در دوره او اکثر فقهای حنفی معتزلی مسلک^{۸۵} بوده‌اند و اینکه محمود غزنوی در انتشار وثیقه قادری که مطابق اعتقادات اشعری نگاشته شده است، از هم‌کیشان خود نیز صرف نظر نکرده است جای بسی تعجب است.

گروه دیگر معتقدند که محمود غزنوی و (فرزندش مسعود) به راهنمایی ابوبکر قفال مروزی^{۸۶} به مکتب شافعی گرایید^{۸۷} و همین زمینه را برای انتشار اعتقادات قادری در حوزه فرمانروایی سلطان محمود غزنوی فراهم کرد و همو و فرزندش مسعود به انتشار مکتب اشعری و شافعی تا به ظهور رسیدن دولت سلاجقه کمک کردند.

ب- القادری بالله و انحصار مکاتب فقهی

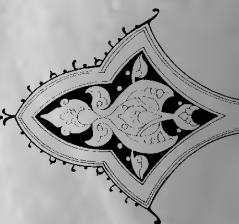
علاوه بر اینکه قادر در زمینه اعتقادات اقداماتی انجام داد، در زمینه فقهی هم دستور داد چند کتاب اصلی در چهار

مذهب فقهی مشهور شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی برای حفظ دین مردم نگاشته شود. چنانکه یاقوت در معجم الادباء می‌گوید: «در مجموعه‌ای مربوط به یکی از اهل بصره خواندم که القادر در روزگارش به چهار نفر از ائمه چهار مذهب اسلامی تکلیف کرد که هر یک از ایشان کتابی مختصر در مذهب خودش بنگارد، در پاسخ، ماوردی، «الافتاح» را در مذهب شافعی نگاشت، ابوالحسین قدوری، مختصر معروفش «مختصر قدوری»^{۸۸} را در مذهب ابوحنیفه نگاشت، قاضی ابومحمد عبدالوهاب بن محمد نصرالمالکی، مختصری دیگر در مذهب مالک نگاشت و نمی‌دانم که چه کسی در مذهب حنبلی نوشته‌ای نگاشت...^{۸۹}

نتایج پژوهش

القادری بالله در شرایطی که از دستگاه خلافت و خود خلیفه تنها اسمی باقی بود و دشمنان او را از هر طرف محاصره کرده بودند، توانست با هوش و درایت خود جانی دیگر به خلافت عباسیان ببخشد تا بتواند مدتی دیگر سرپا بماند و همزمان هم دستگاه خلافت را تقویت و هم از اهل سنت و جماعت حمایت کرد. برای همین او را احیا کننده سنت و خلافت می‌دانند؛ تا جایی که او را مجدد سده چهارم هجری معرفی می‌کنند؛ چرا که در حدیثی از احمد بن حنبل از پیامبر اسلام (ص) در عقاید اهل سنت روایت شده است که: «در رأس هر صد سال، خداوند عالمی را معین می‌کند تا به مردم دینشان را بیاموزد».^{۹۰}

اگرچه آل بویه شیعه مذهب بودند لیکن به دلیل جایگاه کاریزماتیک خلیفه در اذهان اتباع ممالک اسلامی به توصیه مشاوران فهیم خود از هرگونه تغییر در دستگاه خلافت پرهیز کردند. اما آل بویه شعائر خود را که در تقابل با اعتقادات خلیفه و جامعه اهل سنت و جماعت بود با جدیت به پا داشتند. این رفتار ایشان موجب واکنشها و اقداماتی از جانب خلیفه و عالمان اهل سنت و جماعت گردید. از جمله این اقدامات می‌توان تقویت خاندانهای حکومتگر سنتی مذهب در جهت تضعیف آل بویه، تشکیک در نسب فاطمیان، یکدست کردن اعتقادات اهل سنت و جماعت و نیز انحصار در پیروی از مکاتب فقهی را برشمرد. ثمره اقدامات القادری بالله اگرچه در کوتاه مدت توانست حریفان را از میدان به در کند لیکن نتایجی به دنبال داشت که تاکنون این نتایج باقی است. انحصار در پیروی از مکاتب چهارگانه اهل سنت و جماعت کم کم منجر به طرح نظریه انسداد باب اجتهاد از جانب عده‌ای معدود گردید که ثمرات آن تاکنون استمرار دارد.



مسئله گرایش سلطان محمود غزنوی و فرزندش مسعود از اعتزال به اشعریّت و نیز به تبع آن عدول از مکتب فقهی امام اعظم [ابوحنیفه] به مکتب فقهی امام شافعی، البته اگر موثق باشد، در رواج اندیشه اشعری‌گری تأثیر بسزایی داشته است که به نظر می‌رسد بررسی مجدد آن به مطالعات حوزه اندیشه اسلامی و محققین کمک شایانی می‌نماید.

اگرچه ریشه انسداد باب اجتهاد را به‌طور یقین نمی‌توان به مسئله انحصار پیروی از چهار مذهب اهل سنت و جماعت در دوران قادر مرتبط دانست، لیکن عدم تأثیرگذاری آن نیز ممکن نیست. نگارنده معتقد است با رجوع به دوران خلافت القادربالله و بررسی دستگاه خلافت در زمان وی، کلید حل بسیاری از مسائل فقهی و اعتقادی در اختیار محقق قرار می‌گیرد.

پی‌نوشتها

است. به همین دلیل بعضی از معاصرانش از کلام و قلم او خود را برحذر می‌داشتند و عده‌ای هم انتساب او به «دحیه» کلی را کذب دانسته و گفته‌اند که دحیه بازمانده‌ای نداشته است... وی در قاهره فوت کرده است. از آثار اوست: «المطرب من اشعار اهل المغرب»، «الآیات الیئینات»، «نهاية السؤل فی خصائص الرسول»، «النبراس فی التاریخ خلفاء بنی العباس»، «التنویر فی مولد السراج المنیر»، «تنبيه البصائر»، «فی اسماء الخمر» و «علم النصر المبین فی المفاضله بین اهل صفین» (زرکلی، الاعلام، ج ۱ ص ۹۵).

۱۵- زرکلی، الاعلام، ج ۱ ص ۹۵.

۱۶- نویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۶ ص ۳۲۹، ۳۳۲.

۱۷- دمیری، حیاة الحیوان الکبری، ج ۱ ص ۹۰.

۱۸- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴ ص ۱۰۶.

۱۹- همان.

۲۰- زمخشری، الجبال و الأمکنة و المیاہ، قسم البلدان، ذیل ما فی اوله الباء، ج ۱ ص ۳.

۲۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴ ص ۱۰۱.

۲۲- همان، ج ۴ ص ۱۰۶.

۲۳- ابن تغری بردی، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، ج ۱ ص ۴۴۱.

۲۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴ ص ۱۱۰.

۲۵- همان، ج ۴ ص ۱۰۵.

۲۶- تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۳۸؛ المنتظم، ج ۱۵ ص ۲۲۰؛ ابن صلاح، طبقات الشافعیه، ج ۱ ص ۲۲۵؛ الوافی بالوفیات، ج ۶ ص ۲۴۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱ ص ۱۲، ج ۱۳ ص ۳۰۸.

۲۷- الکامل فی التاریخ، ج ۹ ص ۸۱، ۴۱۵.

۲۸- ابن صلاح، طبقات الشافعیه، ج ۱ ص ۳۲۴؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱ ص ۳۰۹؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۴۹۱.

۲۹- ابوحامد احمد بن محمد هروی، حافظ، مفسر، فقیه، که در سال ۳۵۸ ق وفات کرد. نک: طبقات الشافعیه، ج ۳ ص ۴۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶ ص ۲۷۳. قاضی ابویشر هروی: «ابویشر احمد بن محمد بن محمد

۱- عبدالله احمدیان، سیر تحلیلی کلام اهل سنت و جماعت از حسن بصری تا ابوالحسن اشعری، ص ۱۶۰.

۲- همان، ص ۱۶۱.

۳- أسنوی، طبقات الشافعیه، ج ۲ ص ۳۱۰؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، ج ۴ ص ۲۷۵؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۱۹۴؛ خطیب بغدادی روایت می‌کند که: «القادر بالله در ماه صفر یا ربیع الاول سال ۳۳۶ ق متولد شده است...»؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲ ص ۳۰۱.

۴- ابن حزم اندلسی، جوامع السیره و خمس رسائل آخری، ج ۱ ص ۳۸۰.

۵- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴ ص ۱۰۶.

۶- مولاة... تأیث مولی یعنی کنیز، أمه... لغت‌نامه، دهخدا، ذیل مدخل «مولاة».

۷- صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲ ص ۳۰۱.

۸- ابن جوزی، المنتظم، ج ۴ ص ۳۱۱.

۹- صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲ ص ۳۴۶؛ ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۱ ص ۱۹۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۱۹۴؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۶ ص ۳۰۱؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۲ ص ۳۹؛ محمد بن شاکر الکتبی، فوات الوفیات، ج ۱ ص ۵۸.

۱۰- محمد بن شاکر الکتبی، فوات الوفیات، ج ۱ ص ۵۸؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲ ص ۳۴۶.

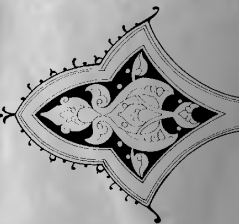
۱۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴ ص ۲۰۸.

۱۲- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۲ ص ۳۱.

۱۳- مغلطای بکجری، مختصر تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۲.

۱۴- ابن دحیه (۵۴۴-۶۳۳ ق = ۱۱۵۰-۱۲۲۶ م) عمر بن حسن بن علی بن محمد، ابوالخطاب، ابن دحیه کلی: ادیب، مورخ، حافظ حدیث از اهالی سبته در اندلس. متولی امر قضاوت «دائیه» [شهری است در اندلس در استان والنسیا بر ساحل دریای شرقی]. به مراکش، شام، عراق خراسان سفرهای علمی داشت و در مصر مستقر گردید. وی صاحب وقعه‌های {تعریض‌نامه / نقد} بسیاری درباره علما و ائمه بوده

- هروی «فقیه شافعی که قبل از خلافت، امیرالمؤمنین القادر بالله را خدمت می‌کرده است و به وی فقه مذهب شافعی می‌آموخته است. از ابوشیر احادیث، اخبار، آداب و اشعار فراوانی ذکر شده است و صاحب مصنفاتی نیز بوده است. وی در هرات سال ۳۲۸ قی متولد شده. او عالم معروف، و عهده‌دار امر حسبه دو جانب مدینه‌السلام «بغداد» و نیز قاضی دو دانگ «مسکن» و «قطریل» و «آذربایجان» بوده است. او در روز سه شنبه ۱۷ ربیع الاول سال ۳۸۵ قی وفات کرده است (قاضی تنوخی، تشوار المحاضر، ج ۱ ص ۲۸۵).
- ۳۰- تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۳۸؛ الکامل، ج ۹ ص ۴۱۴؛ المنتظم، ج ۱۵ ص ۲۲۰.
- ۳۱- صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱ ص ۳۰۱؛ زرکلی، الاعلام، ج ۱ ص ۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵ ص ۱۳۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴ ص ۲۰۸؛ یافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان، ج ۱ ص ۴۱۶؛ ابن عبری، تاریخ مختصر الدول، ج ۱ ص ۱۰۷؛ تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۳۲۰؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷ ص ۲۵؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳ ص ۴۴۷.
- ۳۲- ابن حزم، رسائل، محقق: إحسان عباس، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، بیروت، ج ۲ ص ۱۵۶
- ۳۳- رودزاوری، ذیل کتاب تجارب الامم، ج ۳ ص ۲۰۷ و ۲۰۸.
- ۳۴- تاریخ الاسلام، ج ۲ ص ۷.
- ۳۵- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴ ص ۱۳۲.
- ۳۶- ابن جوزی، المنتظم، ج ۴ ص ۲۹۱.
- ۳۷- هارون بن ایلک خان، بودانویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۶ ص ۳۲۹-۳۳۲.
- ۳۸- ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۶ ص ۳۵۹.
- ۳۹- سلطان محمود غزنوی، بودانویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۶ ص ۳۲۹-۳۳۲.
- ۴۰- البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۳۷۷.
- ۴۱- نویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۶ ص ۳۲۹-۳۳۲.
- ۴۲- همان، ج ۶ ص ۳۲۹-۳۳۲.
- ۴۳- عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۹۲ و ۲۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵ ص ۱۳۲؛ البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۲۹؛ اصول الاسماعیلیه، ج ۱ ص ۲۸۲.
- ۴۴- الفرق بین الفرق، ص ۲۹۲ (مانند بعضی از ویان خوارزم، در مقابل بعضی از امرا دعوت الحاکم را مسخره می‌کردند: من تو را به ذهن نمی‌آورم مگر در مستراح و عده‌ای دیگر پشت دعوت نامه الحاکم می‌نوشند: «قل یا ایها الکافرون»، و عده‌ای هم از امرا عمداً دعای الحاکم را می‌گشتند).
- ۴۵- تاریخ الاسلام، ج ۲ ص ۲۳۵.
- ۴۶- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵ ص ۱۷۶؛ المنتظم، ج ۴ ص ۳۰۹؛ یافعی، مرآة
- الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان، ج ۱ ص ۳۹۸، ابی الفداء، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱ ص ۲۴۳؛ مقربزی، اتعاظ الحنفاء بأخبار الأئمة الفاطمیین الخلفاء، ج ۱ ص ۱۲۲؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، ج ۱ ص ۴۶۳؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۶ ص ۴۰۷.
- ۴۷- البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۳۹۷.
- ۴۸- همان.
- ۴۹- همان، ج ۱ ص ۷۲.
- ۵۰- المنتظم، ج ۴ ص ۳۱۷؛ البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۴۰۴؛ النجوم الزاهرة، ج ۱ ص ۴۶۷؛ الکامل، ج ۴ ص ۱۱۵۵ (ابن اثیر سال فوت وی را ۴۰۴ ق ذکر می‌کند).
- ۵۱- البدر الطالع، ج ۱ ص ۳۳۸، الضوء اللامع، ج ۴ ص ۱۴۷.
- ۵۲- الکامل فی التاریخ، ج ۳ ص ۳۷۷.
- ۵۳- همان.
- ۵۴- اتعاظ الحنفاء، ج ۲ ص ۹۸؛ النجوم الزاهرة، ج ۴ ص ۲۳۶.
- ۵۵- نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۶ ص ۳۲۹-۳۳۲.
- ۵۶- سمعانی، الأنساب، ج ۱ ص ۴۴۴.
- ۵۷- الکامل فی التاریخ، ج ۳ ص ۳۷۷.
- ۵۸- همان، ج ۶ ص ۳۲۲ و ۳۲۹.
- ۵۹- قلقشندی، صبح الأعشى، ج ۲ ص ۳۸۸.
- ۶۰- بهاء‌العلمی، الکشکول، ج ۱ ص ۲۸۳.
- ۶۱- نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۶ ص ۳۲۹-۳۳۲.
- ۶۲- ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۱ ص ۱۶۶.
- ۶۳- البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۳۵۶ (ابن کثیر اسم این دختر را سکینه ذکر می‌کند و می‌گوید که بهاء‌الدوله شریف ابواحمد موسوی را وکیل خود برای به ازدواج درآوردن دخترش به عقد خلیفه، تعیین کرد)؛ نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۶ ص ۳۲۹-۳۳۲.
- ۶۴- المنتظم، ج ۴ ص ۳۱۵.
- ۶۵- از «غ ی ر»: الغیار به کسر غین. و «الغیر» اسم است از «غ ی ر»؛ یعنی تغییر حال و انتقال آن Changing علامت اهل ذمه و آن مثل زنار است (معجم الفقهاء، ج ۱ ص ۳۳۵).
- ۶۶- ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲ ص ۳۲۱، ۳۲۰؛ ابن قیم، احکام اهل الذمه، ج ۲ ص ۶۵۹ و ۶۶۲.
- ۶۷- همان، ج ۲ ص ۴۲۰؛ احکام اهل الذمه، ج ۲ ص ۶۶۳.
- ۶۸- تقض التأسيس، ج ۲ ص ۳۳۱.
- ۶۹- السلوک لمعرفة دول الملوك، ج ۱ ص ۱۲۵.
- ۷۰- المنتظم، ج ۱۵ ص ۱۲۵ و ۱۷۶؛ الکامل، ج ۹ ص ۳۰۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۶ ص ۳۰۱ و ۴۱۴؛ البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۶؛ ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ذیل «باب فی ذکر کلام الاشعری»، ج ۱ ص ۴۹۸؛ ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۱ ص ۱۸۲؛ یافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی



معرفة حوادث الزمان، ج ۱ ص ۴۰۷.

۷۱- تقص المنطق، ص ۱۳؛ نقض التأسيس، ج ۲ ص ۳۳۱؛ الصفدي، ج ۲ ص ۱۶۲؛ الدرء، ج ۶ ص ۲۵۲؛ عصامي، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، ج ۲ ص ۲۴۰؛ لا لكائي، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، ج ۳ ص ۴۰۸؛ نسرح كوكب المنير، ج ۱ ص ۳۳۱؛ العبر في خبر من غير، ج ۱ ص ۱۶۵؛ ذهبي از قادر به عنوان صحاب سنت و جماعت یاد می‌کند؛ الوافی بالوفیات، ج ۲ ص ۳۰۱؛ الکامل، ج ۴ ص ۲۰۸ (ابن اثیر از قادر به عنوان تجدید کننده ناموس خلافت یاد می‌کند)؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳ ص ۴۴۷؛ خطیب، تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۱۹۴؛ ذهبي، تاریخ الاسلام، ج ۳ ص ۳۰۱؛ البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۳۵۳.

۷۲- مسجدي که در آن نماز جمعه بجا می‌آورند.

۷۳- عصامي، سمط النجوم العوالي في انباء الاوائل والتوالي، ج ۲ ص ۲۴۰.

۷۴- الوافی بالوفیات، ج ۲ ص ۳۰۱؛ العبر في خبر من غير، ج ۱ ص ۱۹۲؛ زرکلی، الاعلام، ج ۱ ص ۹۵؛ زرکلی اضافه می‌کند که در آن فضائل عمر بن عبدالعزیز نیز آمده است؛ یافعی، مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة حوادث الزمان، ج ۱ ص ۴۱۶؛ خطیب، تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۱۹۴؛ ذهبي، تاریخ الاسلام، ج ۶ ص ۳۰۱، ۷۵.

۷۵- عبدالعزیز بن عبدالعزیز بن مسلم الکنانی المکی، که به خاطر زشت رو بودن مشهور به «غول» بود. وی فقیه و صاحب کتاب «الحیة» [رساله‌ای در مناظره با بشر مریسی] [زرکلی، الاعلام، ج ۴ ص ۲۹] بود. بین او و بشر المریسی مناظراتی بر سر قرآن در گرفت. و تصنیفاتی چند دارد، وی یکی از پیروان شافعی بوده است و مدت مدیدی با او سر کرده است با شافعی به یمن رفت در حدود ۲۴۰ درگذشت (الوافی بالوفیات، ج ۶ ص ۱۹۹).

۷۶- بشر بن غیث بن ابی‌کریمه، ابو عبدالرحمن مولی زید بن الخطاب؛ بشر المریسی، وی از بزرگان اصحاب رأی [فقهی حنفی متکلم بود] (ابن‌خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱ ص ۲۷۷) بود، از ابویوسف فقه آموخت و سرآمد شد، و رو به فلسفه کرد، و نظر به خلق قرآن داد، با وی مناظراتی و دشمنی بر سر این حرف در گرفت؛ وی رهبر جهمی بود و از شاگردان جهم بن صفوان. وی در سال ۲۱۸ درگذشت (الوافی بالوفیات، ج ۳ ص ۳۷۹).

۷۷- ذهبي، تاریخ الاسلام، ج ۶ ص ۴۷۲.

۷۸- البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۳۵۳.

۷۹- همان، ج ۱ ص ۳۳.

۸۰- الحافظ الامام ابواحمد بن علی بن محمد الکرچی المجاهد [شافعی]. به وی قصاب می‌گفتند چون در غزوات خون بسیاری از کفار ریخته بود. از آثار اوست: «نواب الاعمال»، «عقاب الاعمال»، «السنة»، «تأديب الائمة» و...، وی در کتاب «السنة» بیان می‌کند که خداوند به هر صفت

که خود را وصف کرده و نیز نبی به هر صفت که خدا را وصف کرده است همان عین حقیقت هست و هیچ مجاز بردار نیست، وی در حدود ۳۶۰ قی فوت کرده است (سیر اعلام النبلاء، ج ۱ ص ۲۱۳، تذکره الحفاظ، ج ۳ ص ۹۳۸).

۸۱- الدرء، ج ۲ ص ۱۳۰۳.

۸۲- علاقه‌مندان می‌توانند برای مطالعه متن این اعتقادنامه به ترجمه آن در کتاب: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدام متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرلو، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۳۶-۲۳۷، مراجعه نمایند.

۸۳- ابن صلاح، طبقات الشافعیه، ج ۱ ص ۳۲۴.

۸۴- تاریخ الاسلام، ج ۶ ص ۴۱۴؛ البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۸.

۸۵- ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ذیل فی ذکر باب کلام الاشعری، ج ۱ ص ۴۹۸.

۸۶- الفقال الشافعی: عبدالله بن احمد بن عبدالله، امام ابوبکر المروزی الفقال، شیخ شافعیه در خراسان بود وی شغل قفل سازی داشت تا جایی در این صنعت پیش رفت که قفلی با کلیدش به وزن ۴ دانه ساخت، چون ۳۰ ساله شد احساس کرد هوشی وافی برای یادگیری دارد. پس فقه خواند تا در آن برجسته شد و سرآمد دوران شد. و او صاحب روش خراسانیها در فقه شد و آثار تحقیقی فراوانی در فقه شافعی دارد که بی نظیر هستند وی در سن نود سالگی در جمادی الآخر سال ۴۱۷ قی درگذشت (الوافی بالوفیات، ج ۵ ص ۲۲۶).

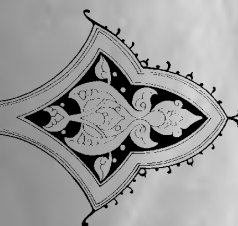
۸۷- الوافی بالوفیات، ج ۵ ص ۳۵۶ (به گفته صدی، محمود، مجلسی از علمای شافعی و حنفی برای ترجیح یکی از دو مذهب بریا کرد و در این مجلس قفال توانست محمود را پیرو مکتب شافعی سازد...).

۸۸- مختصر قدوری امروزه نیز یکی از کتابهای اصلی و اولیه طلاب حوزه علوم دینی احناف می‌باشند.

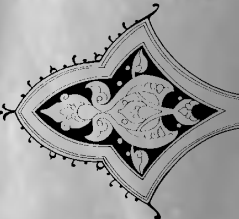
۸۹- یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲ ص ۱۵۴.

۹۰- عون المعبود، ج ۹ ص ۳۲۶.

۹۱- [در نظر اهل سنت] مجدد سده اول عمر بن عبدالعزیز، مجدد سده دوم شافعی، مجدد سده سوم ابوالحسن اشعری (یافعی، مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة حوادث الزمان، ج ۱ ص ۳۱۴) و مجدد سده چهارم القادری بالله و... .



۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، *الکامل فی التاریخ*، داربیروت، بیروت، ۱۳۸۶ق.
۲. ابن العبری، غریغوریوس أبوالفرج بن هارون الملطی، *تاریخ مختصر الدول*، بی نا، بی جا، بی تا.
۳. ابن تغری بردی، جمال الدین بن یوسف، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، وزارة الثقافة، مصر، بی تا.
۴. ابن تیمیه، تقی الدین ابوالعباس، *اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة اصحاب الجحیم*، ت: ناصر العقل، مکتبه الرشد، الرياض، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن تیمیه، تقی الدین ابوالعباس، *نقص المنطق*، ت: محمد عبدالرزاق حمزه و سلیمان الصنیع، دارالمعز، دمشق، بی تا.
۶. ابن تیمیه، تقی الدین ابوالعباس، *الدرء تعارض العقل و النقل*، ت: محمدرشاد سالم، من مطبوعات جامعة الامام محمد بن سعود، الرياض، ۱۴۱۱ق.
۷. ابن تیمیه، تقی الدین ابوالعباس، *مجموع الفتاوی*، جمع: عبدالرحمن بن قاسم، طبعة الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة، ۱۴۱۶ق.
۸. ابن تیمیه، تقی الدین ابوالعباس، *نقض التأسيس تأسیس الجهمیه (بیان تلبیس الجهمیه)*، ت: محمد بن قاسم، مطبعة الحكومة، مكة، ۱۳۹۱ق.
۹. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، *المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم*، دارصادر، بیروت، ۱۳۵۸ق.
۱۰. ابن حزم، ابومحمد علی بن محمد بن سعید اندلسی اموی، *رسائل*، محقق: إحسان عباس، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، بیروت، لبنان، بی تا.
۱۱. ابن حزم، علی بن أحمد بن سعید الأندلسی الظاهری، *جوامع السیرة و خمس رسائل أخرى*، محقق: إحسان عباس، دارالمعارف، چاپ اول، مصر، ۱۹۰۰م.
۱۲. ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن، *العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر*، دارالقلم، بیروت، ۱۹۸۴م.
۱۳. ابن خلکان، أبوالعباس شمس الدین أحمد بن محمد بن أبی بکر، *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، ت: إحسان عباس، دار صادر، بیروت، بی تا.
۱۴. ابن صلاح، تقی الدین ابوعمر و عثمان بن عبد الرحمن بن عثمان نصری شهرزوری، *طبقات الشافعیه*، تحقیق: محی الدین نجیب، چاپ اول، دارالبشائر، بیروت، ۱۴۱۳ق.
۱۵. ابن قیم، شمس الدین ابوعبدالله الجوزیه، *احکام اهل الذمه*، ت: صبحی الصالح، بی نا، بی جا، بی تا.
۱۶. ابن کثیر، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل، *البدایة و النهایة*، مکتبه المعارف، بیروت، بی تا.
۱۷. ابی الفداء، اسماعیل بن علی بن محمود، *المختصر فی أخبار البشر*، بی نا، بی جا، بی تا.
۱۸. احمدیان، عبدالله، *سیر تحلیلی کلام اهل سنت و جماعت از حسن بصری تا ابوالحسن اشعری*، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۱ش.
۱۹. أسنوی، جمال الدین ابومحمد عبدالرحیم شافعی، *طبقات الشافعیه*، ت: عبدالله الجبوری، دارالعلوم، الرياض، ۱۴۰۰ق.
۲۰. بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، ت: محی الدین عبدالحمید، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
۲۱. البکجری، مغلطای، *مختصر تاریخ الخلفاء*، ت: آسیا البارح، چاپ اول، دارالفجر، القاهرة، ۲۰۰۱م.
۲۲. التتوخی، علی ابومحسن، *نشوار المحاضره*، مصر، ۱۹۲۱م.
۲۳. حموی، یاقوت، *معجم الادباء*، بی نا، بی جا، بی تا.
۲۴. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، *تاریخ بغداد*، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
۲۵. الدمیری، کمال الدین محمد بن موسی، *حیة الحیوان الکبری*، بی نا، بی جا، بی تا.





- ۲۶.الذهبي، محمد بن احمد، تذكرة الحفاظ، داراحياء التراث العربي، بيروت، بي تا.
- ۲۷.الذهبي، محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، مؤسسة الرساله، بيروت، ۱۴۰۹ق.
- ۲۸.الذهبي، محمد بن احمد، العبر في خبر من غير، مطبعة حكومة الكويت، الكويت، ۱۹۸۴م.
- ۲۹.الروذراوري، ابوظهير الدين، ذيل كتاب تجارب الامم، دارالكتاب الاسلامي، القاهرة، مصر، بي تا.
- ۳۰.زرکلي، خيرالدين، الاعلام، بي تا، بي جا، بي تا.
- ۳۱.الزمشري، محمود بن محمد بن احمد جارالله، الجبال و الأمكنة و المياه، بي تا، بي جا، بي تا.
- ۳۲.سخاوي، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن، الضوء اللامع، منشورات دارالمكتبة، بيروت، بي تا.
- ۳۳.السلومي، سليمان، اصول الاسماعيلية، دارالفضيله، رياض، ۱۴۲۲ق.
- ۳۴.سمعاني، ابوسعيد عبدالكريم، الأنساب، دارالفكر، بيروت، ۱۹۹۸م.
- ۳۵.سيوطي، عبدالرحمن ابى بكر جلال الدين، تاريخ الخلفاء، تحقيق: ابراهيم صالح، دارالبشائر، دمشق، ۱۴۱۷ق.
- ۳۶.شرح كوكب المنير، بي تا، بي جا، بي تا.
- ۳۷.الشوكاني، علامه محمد بن علي، البدر الطالع، دارالمعرفه، بيروت، ۱۳۵۰ق.
- ۳۸.الصفدي، صلاح الدين خليل بن ابيك، الوافي بالوفيات، دارالتراث، بيروت، ۲۰۰۰م.
- ۳۹.العاملی، البهاء، الكشكول، بي تا، بي جا، بي تا.
- ۴۰.العصامي، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل و التوالی، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۹۹۸م.
- ۴۱.عظيم آبادي، محمد أشرف، عون المعبود، هند، ۱۳۲۳ق.
- ۴۲.قلقشندی، احمد بن علي بن احمد قاهري، صبح الأعشى في قوانين الانشاء، بي تا، بي جا، بي تا.
- ۴۳.الكتبي، محمد بن شاکر، فوات الوفيات، محقق: إحسان عباس، دارصادر، بيروت، بي تا.
- ۴۴.اللالكائي، شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة، بي تا، بي جا، بي تا.
- ۴۵.متز، آدام، تمدن اسلامي در قرن چهارم هجري، ترجمه علي رضا ذكاوتي قراگزلو، اميركبير، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۴۶.مقریزی، احمد بن علي، تعاض الحنفاء بأخبار الأئمة الفاطميين الخلفاء، ت: محمد حلمي احمد، مطبوعات وزارة الاوقاف، القاهرة، ۱۴۱۶ق.
- ۴۷.مقریزی، احمد بن علي، السلوك لمعرفة دول الملوك، ت: عبدالقادر عطا، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۸ق.
- ۴۸.نويري، احمد بن عبدالوهاب، نهاية الأرب في فنون الأدب، بي تا، بي جا، بي تا.
- ۴۹.يافعي، مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، دارالكتاب الاسلامي، قاهره، مصر، ۱۴۱۳ق.

